خفتگان بقیع (2)

و فاطم قد أوصت بأن لا يصلّيا عليها و أن لا يدنو من رجا القبر

عليّا و مقدادا و أن يخرجوا بها رويدا بليل في س كون و في سر 1

در نوشتار پيشين، به شرح حال تعدادي از صحابة بزرگ پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همواره ثابت قدم مانده و در کنار آن حضرت بوده‌اند، پرداختيم و جايگاه قبر شريفشان در بقيع را مورد بحث قرار داديم. اکنون به دنبال آن نوشتار، پژوهش و بررسي خود را دربارة شخصيت گروهي ديگر از مدفونين و غنودگان در بقيع پي مي‌گيريم و از صحابة بزرگواري ياد مي‌کنيم که همواره درکنار پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از رحلت آن حضرت و نيز در کنار اهل بيت علیهم السلام ثابت قدم و استوار باقي ماندند.

درشمارة گذشته، شرح حال شش شخصيت را بررسي کرديم و اکنون به بررسي شماري ديگر مي پردازيم:

7. مقداد بن اسود

ابوسعيد مقداد بن اسود، با نام کامل مقداد بن عمرو بن ثعلبة بن مالک بن ربيعة بن عامر بن مطرود البهراني الکندي، از صحابة بزرگوار پيامبر اسلام است. او از حضرموت به مکه آمد و از نخستين گرويدگان به پيامبر بزرگوار اسلام و از کساني است که تا پايان عمر شريفش، بر ايمان خود استوار ماند. پس از رحلت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار علي علیه السلام بود و جزو شيعيان و پيروان آن حضرت شمرده مي شد.

مقداد، در رخداد خلافت، در جلسه‌اي، بيان بلند و استواري دارد که به بخشي از آن اشاره مي‌کنيم:

« مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا أَوذِيَ بِهِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ، و َ إِنِّي لأَعْجَبُ مِنْ قُرَيْشٍ تَرَكُوا رَجُلاً مَا كانَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَ لاَ أَقْضَي مِنْهُ بِالْعَدْلِ». 2

من اهل بيتي، مانند اهل بيت پيامبر را نديدم که پس از رحلت آن حضرت، اين اندازه مورد آزار و اذيت قرار گرفته باشد. من در شگفتم از قريش، آنان مردي را رها کردند که داناتر و عادل‌تر از او وجود ندارد.

در همين جلسه، عبدالرحمان بن عوف، به مقداد نهيبي مي‌زند و مي‌خواهد او را از ادامه گفتارش مانع شود که مقداد با صداي بلند مي‌گويد:

«إِنِّي أُحبّهم لحبّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إيّاهم و إنّ الحقّ فيهم ومعهم يا عَبدالرحمَن وإِنّي لأَعْجَبُ مِن قُريش إنّما تَطَاولوا، والله لواجد عَلَي قريش أنصاراً لقاتلهم كقتال آباءهم». 3

من به آنان عشق مي‌ورزم؛ چنانکه پيامبرخدا به آنان عشق مي‌ورزيد و به خاطر اين‌که حق در ميان‌ آن‌ها و با آن‌ها است، اي عبد الرحمان، من از قريش در شگفتم که در حق آنان دستبرد زدند. به خدا سوگند اگر ياوري داشتم که با قريش بجنگم، با آنان مي‌جنگيدم؛ چنانکه با پدرانشان جنگيدم.

در روز غدير

بعد از رويداد غدير و نصب علي علیه السلام به امارت مسلمانان، به وسيلة پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، آن حضرت به گروهي که نامشان را بردند، فرمان دادند: برخيزند و بر علي، به خاطر اميري اش بر مسلمانان تبريک بگويند و مقداد جزو آنان بود. آنان از جاي برخاسته، بر علي علیه السلام سلام دادند و بيعت کردند. مقداد در آن روز با علي بيعت کرد و تا آخر عمرش بر اين بيعت استوار ماند و پيمان را نشکست.

علي علیه السلام خود، ماجرا را اين‌گونه توضيح مي‌دهند:

«فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم : قُمْ يا سلمان، قم يا مقداد، قم يا جندب، قم يا عمّار... فبايعوا لأخي علي علیه السلام و سلّموا عليه بامرة المؤمنين، فقاموا باجمعهم فبايعوا لي وسلّموا عليّ بِإِمْرَة المؤمنين».4

پيامبر فرمود: به پا خيزيد سلمان، مقداد، جندب و عمار! ... با علي، برادرم بيعت کنيد و بر او به عنوان اميرمؤمنان سلام کنيد. آنان همگي برخاستند و بر من، به عنوان «اميرمؤمنان» سلام کردند.

دفاع مقداد از حق علي علیه السلام

علي علیه السلام در امر خلافت، مدافعان اندکي مانند سلمان، مقداد و ابوذر را داشت. پس از ماجراي ثقيفه، در هر جمعي که ياران علي علیه السلام حضور داشتند، از آن حضرت دفاع مي کردند؛ چنانکه سليم بن قيس هلالي گويد:

«فَقَامَ الْمِقْدَادُ فَقَالَ يَا عَلِيُّ بِمَا تَأْمُرُ وَ اللهِ إِنْ أَمَرْتَنِي لأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي وَ إِنْ أَمَرْتَنِي كَفَفْتُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام : كُفَّ يَا مِقْدَادُ وَ اذْكُرْ عَهْدَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ مَا أَوْصَاكَ بِهِ».‏ 5

مقداد برخاست، پس گفت: اي علي، به چه چيز فرمان مي دهي؟ به خدا سوگند اگر مرا مأمور کني گردنشان را مي‌زنم و اگر بگويي دست نگه‌دار، دست نگه مي‌دارم. علي علیه السلام فرمود: دست نگهدار اي مقداد و ياد کن عهد پيامبر را که براي چنين روزي فرمان به صبر داد.

عسرت روزگار

مقداد، به لحاظ معيشت، در سختي روزگار مي‌گذراند و بر اين عسرت، شاکر و صبور بود؛ چنانکه نقل است که علي علیه السلام در دوران پيامبرگرامي اسلام، در خانه چيزي نداشتند. عبدالله بن مسعود گويد: علي علیه السلام به نزد ابي ثعلبه جهني رفتند و ديناري براي رفع نياز زندگي زهرا تهيه کردند. تا براي خانه چيزي فراهم نمايند؛ زيرا سه روز بود که چيزي در خانه براي رفع گرسنگي نداشتند. حضرت، پول را گرفت و به سمت بازار رفت تا چيزي تهيه کند.

«فمرّ بالمقداد قاعداً في ظلّ جدار قد غارتا عيناه من الجوع، فقال له علي علیه السلام : يا مقداد ما أقعدك في هذه الظّهيرة في ظلّ هذا الجدار؟ فقال: يا أبالحسن، أقول كما قال العبد الصالح لما تولّي إِلَي‏ الظّلّ، ربّ إنّي لما أنزلت إليّ من خير فقير، قال علیه السلام : مذ كم؟‌ فقال: مذ أربع يا ابالحسن، قال عليّ علیه السلام ، فنحن منذ ثلاث و أنت مذ أربع، أنت أحقّ بالدينار».6

حضرت هنگام گذر از راهي، ديد که مقداد در ساية ديواري نشسته و چشمانش به کاسه سر رفته است. پرسيد: اي مقداد، چرا وسط ظهر در اين‌جا نشسته‌اي؟ مقداد گفت: اي ابا الحسن، به تو مي‌گويم آنچه را که عبدصالح به خدا گفت؛ که اي خدا، من به لقمه‌اي نان محتاجم. حضرت پرسيد: مقداد! از چه زماني غذا نخورده‌اي؟ مقداد گفت: چهار روز است. حضرت فرمود: ما سه روز است که غذا نخوريده‌ايم و تو چهار روز! پس آن دينار را به مقداد داده فرمودند: تو به اين پول سزاوارتري.

مقداد درحالي که روزگار به عسرت وسختي مي‌گذراند، همواره صابر، شکور و سپاسگزار بود؛ «وكان المقداد بن اسود، صبوراً قوّاماً شكوراً.» 7

صبر و بردباري به حدّي بودکه سلمان با آن عظمت و مکانت، به پايش نمي‌رسيد.

ابو‌بصير از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌ که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به سلمان فرمود:

«يا سلمان! لو عرض علمك علي المقداد لكفر، يا مقداد لو عرض صبرك علي سلمان لكفر». 8

«اي سلمان، اگر علم تو به مقداد عرضه شود، کافر مي‌شود. اي مقداد اگر صبر تو هم بر سلمان عرضه شود، کافر مي گردد.»

بهشت، مشتاق مقداد

مقداد، به جهت عظمت و والايي شأني که داشته، جزو چهار نفري است که بهشت مشتاق ديدار آن ها است.

«عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عِيسَي بْنِ حَمْزَةَ قَالَ: قُلْتُ لأَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلام الْحَدِيثُ الَّذِي جَاءَ فِي اْلأَرْبَعَةِ، قَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: اْلأَرْبَعَةُ الَّتِي اشْتَاقَتْ إِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارٌ». 9

«عمرو بن سعيد مدائني نقل کرده از قول عيسي بن حمزه که گفت: از امام صادق علیه السلام دربارة آن چهار نفر پرسيدم، حضرت فرمود: کدام چهار نفر؟ گفتم: چهار نفري که بهشت مشتاق آنان است؟ ‌فرمود: آن‌ها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار هستند.»

مقداد، در ماجراي دفن شبانة زهرا علیها السلام در کنار علي علیه السلام حضور داشت و هرگز روي خوش به مخالفان علي نشان نداد.

مدفون در بقيع

مقداد، در سال 33 هجرت، در منطقة جرف، سه فرسنگ بيرون مدينه، از دنيا رفت.

«فَحُمِلَ عَلَي رِقَابِ الرِّجَالِ وَ كانَ يَوم مَاتَ ابن سَبعِينَ سَنَة، وَصَلَّي عَلَيهِ عُثمَان بن عفان، و دُفِنَ بِالبَقِيع». 10

«مردان مسلمان او را بر دوش خود حمل نموده، به مدينه آوردند. روزي که از دنيا رفت، هفتاد سال داشت. عثمان بر او نماز گزارد و در بقيع مدفون گرديد.»

8 . عبدالله بن مسعود

ابو عبد الرحمان، عبدالله بن مسعود، از اصحاب گرامي و مشهور پيامبر خدا است. او از صاحبان مصاحف و مفسران بزرگ قرآن مجيد بود. در مکه متولد شد و در کودکي به چوپاني گوسفندان عقبة ابن ابي‌معيط اشتغال داشت و تا دورة جواني به همين کار، براي عقبة ادامه داد.

اولين ديدار، رخداد يک معجزه

محدّثان نقل کرده‌اند که او در آغاز بعثت، بر اثر معجزه‌اي که از پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ديد، اسلام آورد و به صف مسلمانان وارد شد. شريف مرتضي، در «رسائل المرتضي»، چنين‌آورده است:

«ابو عبدالرحمن، عبدالله بن مسعود بن غافل الهذلي حليف بني زهرة، وكان إسلامه قديماً وكان سببه أنّه كان يرعي غنماً فمرّ به الرسول و أخذ شاة ‌ حائلاً من تلك الغنم، فدرت به لبناً عزيزاً، فلمّا رآي هذه من الرسول اسلم به». 11

«ابوعبدالرحمان، عبدالله بن مسعود بن غافل هذلي، هم‌پيمان بني‌زهره و از مسلمانان نخستين بود و انگيزة مسلمان شدنش آن‌ بود که روزي هنگام چراندن گوسفندان، پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نزديکش مي گذشتند که گوسفندي را گرفته، بر پستان‌هايش که نداشت دست زدند و آن پر از شير شد و شيري گوارا داد. عبدالله بن مسعود وقتي، اين عمل اعجاز را از آن حضرت ديد، ايمان آورد و مسلمان شد.»

او از نخستين مسلماناني بود که به پيامبر ايمان آورد.

بلاذي گويد:

«هو سادس ستة دخلوا في الإسلام، وقد هاجر هجرة الحبشة وهجرة المدينة، وشهد بدراً والمشاهد مع الرسول ـ صلي الله عليه ] وآله [ وسلّم ـ ». 12

«او ششمين نفري است که مسلمان شد و به حبشه و سپس به مدينه هجرت کرد. در جنگ بدر حضور يافت و در ديگر معرکه‌ها همگام با پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود.»

از شاهکارهاي او در جنگ بدر آن بود که سرِ ابوجهل را با شمشير خود از تنش جدا کرد.

عبدالله از شخصيت‌هاي نام‌آوري است که هم شيعيان، به دليل قرابتش با پيامبر و اعتقاد وافرش به علي علیه السلام و هم اهل سنت، به دليل منزلتش در نزد پيامبر و صحابه، به او فراوان احترام مي‌نهند و شخصيتش را ممتاز مي‌دانند.

نخستين کسي که قرآن را با صداي بلند خواند

او نخستين کسي است که قرآن مجيد را با صداي بلند خوانده است و قرائتي بسيار شيوا و رسا و آميخته با لحني زيبا داشته است. نقل است که روزي اصحاب رسول خدا در مسجدالحرام، کنار کعبه اجتماع داشتند، که آنان چنين گفتند:

«وَاَللّهِ مَا سَمِعَتْ قُرَيْشٌ هَذَا الْقُرْآنَ يُجْهَرُ لَهَا بِهِ قَطّ، فَمَنْ رَجُلٌ يُسْمِعُهُمْ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللّهِ بْنُ مَسْعُودٍ: أَنَا، قَالُوا: إنّا نَخْشَاهُمْ عَلَيْك، إنّمَا نُرِيدُ رَجُلاً لَهُ عَشِيرَةٌ يَمْنَعُهُمْ مِنْ الْقَوْمِ إنْ أَرَادُوهُ، قَالَ: دَعُونِي فَإِنّ اللّهَ سَيَمْنَعُنِي. قَالَ: فَغَدَا ابْنُ مَسْعُودٍ حَتّي أَتَي الْمَقَامَ فِي الضّحَي، رَافِعاً صَوتَهُ بِسْمِ اللّهِ الرّحْمَنِ الرّحِيمِ، الرّحْمَنُ عَلّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الإِنْسانَ ، عَلَّمَهُ الْبَيان‏...». 13

«به خدا سوگند قريش هرگز قرآني را که بر پيامبر نازل شده، نشنيده‌اند. آيا فردي هست که قرآن را به گوش قريش برساند؟ عبدالله مسعود گفت: من قرآن را با صداي بلند مي‌خوانم تا قريش بشنوند، اصحاب گفتند: مردي بخواند که قبيله و عشيره‌اي داشته باشد که اگر قريش خواستند به او آزاري برسانند، قبيله‌اش از او دفاع کنند. گفت: رهايم کنيد، که خداوند شرّ آن‌ها را از من باز خواهد داشت. سپس شروع کرد و آيات سورة رحمان را با صداي بلند تلاوت کرد.

مورخان آورده‌اند که قريش، در شگفت شدند که اين چه صدايي و چه کلماتي است؟ و به اين جهت، او را کتک مي‌زدند و ناسزايش مي‌گفتند.

حافظ قرآن

او حافظ قرآن بود و همة قرآن را از آغاز تا پايان ازحفظ داشت و در مواقف بسياري، پيامبر به او مي‌فرمود قرآن را از بر بخواند و او استقبال مي‌کرد و قرآن را در نزد پيامبر تلاوت مي‌کرد.

نزديکي ‌ اش به پيامبر

چنان قرابتي به پيامبر داشت که او را «صاحب السفل لرسول الله» مي‌دانستند؛ يعني کسي که افتخار مي‌کرد کفش‌هاي پيامبر را به دست گيرد، زيرا هنگامي که پيامبر به مسجد يا محفلي وارد مي‌شد، کفش‌هاي خود را که درمي‌آورد، عبدالله مسعود، کفش‌هاي پيامبر را به دست مي‌گرفت و به اين کار خود مي‌باليد.

ديدگاه علي علیه السلام دربارة ابن مسعود

مورخان آورده‌اند که گروهي از صحابه در نزد علي علیه السلام حاضر بودند.

«فقالوا له: «يا أمير المؤمنين، ما رأينا رجلاً كان أحسن خلقاً ولا أرفق تعليماً، ولا أحسن مجالسةً، ولا أشد ورعاً من عبدالله بن مسعود... قال: اللهم إنّي أشهدك.. اللهم إنّي أقول مثل ما قالوا، أو أفضل.. لقد قرأ القرآن فأحلّ حلاله، وحرّم حرامه. فقيه في الدين، عالم بالسنة». 14

«گفتند: اي اميرمؤمنان، ما مردي خوش اخلاق‌تر و نيک فراگيرتر و خوش مجلس‌تر و پرهيزگارتر از عبدالله بن مسعود نديده‌ايم، علي علیه السلام چنين گفت: خدايا! تو را گواه مي‌گيرم که من هم آنچه را که صحابه مي‌گويند، معتقدم، بلکه او را برتر از آنچه مي‌گويند، مي‌دانم. او قرآن را قرائت نمود. حلالش را حلال و حرامش را حرام دانست. او داناي در دين و عالم به سنت است.»

مناعت طبع ابن مسعود

ابن مسعود داراي مناعت طبعي عجيب بود. در زمان خلافت عثمان، بيمار و بستري شد، که در همان بيماري هم از دنيا رفت. خليفه (عثمان) به عيادتش رفت. ديد اندوهگين است. پرسيد: از چه ناراحتي؟ گفت: از گناهانم. خليفه پرسيد: چه ميل داري تا برآورم؟ گفت: مشتاق رحمت خداوندم. خليفه گفت: اگر موافق باشي، طبيبي بياورم. عبدالله مسعود گفت: طبيب، بيمارم کرده است.

خليفه گفت: اگر مايل باشي، دستور دهم عطايي از بيت المال برايت بياورند؟

عبدالله گفت : آن زمان كه نيازمند بودم عطا و بخشش به من دريغ مي كردي و حتي حقوق مرا از بيت المال قطع كردي، ولي اكنون كه نيازي ندارم مي خواهي به من، مال عطا كني؟

گفت: اگر تو را به مال و ثروت نيازي نيست «عطاهاي من براي دخترانت مي ماند و بعد از مرگ تو محتاج نمي شوند.

در پاسخ گفت: دخترانم را نيز به عطاهاي تو نيازي نيست؛ زيرا به آنان سفارش كرده ام كه هر شب، سورة واقعه را بخوانند. چون از پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنيدم كه فرمود: اگر كسي هر شب، سورة واقعه را بخواند، فقر و بي چيزي به او روي نمي آورد و محتاج مردم نمي شود.

عبد الله بن مسعود داراي اخلاص و حکمتي وافر بود و از محضر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمت را فرا گرفته است. همواره داراي اجتهاد بوده و حتي در بستر مرض از اجتهاد و فهم و درک حقايق ديني غفلت نداشته است. عاش سعيداً ومات سعيداً .

پاسخ به دعوت الهي

او پس از پيامبر تا سال 32 هجرت، به حيات پرافتخار خويش دامه داد. در کنار علي علیه السلام زندگي کرد و به سيرة آن حضرت با خلفا همکاري ‌نمود تا جايي که بر دينش آفتي نرسد.

«مات بالمدينة سنة ‌ 32 من الهجرة النبويّة ودفن بالبقيع و كان عمره حين مات بضع وستين سنة.» 15

در مدينه، به سال 32 هجرت از دنيا رفت و در بقيع مدفون گرديد وعمر شريفش هنگام مرگ شصت و چند سال داشت.

9. اسا مة بن زيد

اسامة بن زيد بن حارثةبن شراحيل کلبي، کنيه‌اش ابو محمد و از فرزندان اسلام است که جاهليت را درک نکرد. اسامة بن زيد، خادم پيامبرگرامي اسلام است. او کسي است که پيامبر را برگزيد و از طريقه و سيرة پيامبر تبعيت کرد. داراي صفات کريم و خصال برجسته بود. به رغم کميِ سن و جواني‌اش، فردي مؤمن و در ايمان خود محکم و استوار بود.

اشتياق پيامبر به اسامه

پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم به اسامة بن زيد علاقه و اشتياقي وافر داشت و او را فردي داراي صلاحيت و شايستگي مي‌دانست. رواياتي را حاکم حسکاني دربارة او نقل است:

قالت السيّدة عائشة: «ما ينبغي لأحد أن يبغض أسامة، بعد ما سمعت رسول الله ـ صلّي الله عليه و ] آله و [ سلّم ـ يقول من كان يحب الله و رسوله، فليحب أسامة ». 16

«عايشه گفته است: سزوار نيست که کسي به اسامه خشم بورزد، خصوصاً‌ که از پيامبر اکرم شنيدم که فرمود: هر کس خدا و رسولش را دوست مي‌دارد، بايد اسامه را دوست بدارد.»

جيش (لشکر) اسامه

از مواردي که برجستگي و رتبت بالاي اسامه را در نزد پيامبر نشان مي‌دهد، جيش اسامه است که به اختصار به آن اشاره مي‌کنيم:

در سال نهم هجرت، وقتي خبر رسيد روميان براي حمله به حوزة اسلامي آماده شده‌اند، پيامبر با لشکريان خويش به تبوک رفتند و بدون جنگ بازگشتند ولي پس از ماجراي حجة الوداع، سپاهي سنگين را فراهم آورد و خود لباس رزم بر تن اسامه بست و به او چنين فرمان داد:

«به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا بجنگ. سحرگاهان بر اهالي اُبنا يورش ببر و اين راه را چنان سريع طي کن که پيش از رسيدن خبر حرکت تو به آن‌جا، خود و سربازانت به آن‌جا رسيده باشيد.»17

تحوّلات سريع و عجيبي پس از اين واقعه در تاريخ روي داد. پيامبر در بستر بيماري شديد قرار گرفتند که سرانجام با همين بيماري و تب، به سوي خدا رحلت کردند.

پيامبر در اثناي بيماري آگاه شد که در حرکت سپاه از لشکرگاه، کارشکني‌هايي مي‌شود و گروهي به فرماندهي اسامه، طعن مي‌زنند. وي از اين جريان سخت خشمين گرديده، آهنگ مسجد کرد... هان! اي مردم، من از تأخير حرکت سپاه سخت ناراحتم. گويا فرماندهي اسامه بر گروهي از شما گران آمده و زبان به انتقاد گشوده‌ايد. ولي اعتراض و سرپيچي شما تازگي ندارد، پيش از اين، از فرماندهي پدر او «زيد» انتقاد مي‌کرديد. به خدا سوگند، هم پدر او شايستة اين منصب بود و هم فرزندش براي اين مقام لايق و شايسته است. من او را سخت دوست دارم، مردم! دربارة او نيکي کنيد و ديگران را در حق او به نيکي سفارش کنيد. او از نيکان شما است.»18

هضم نشدن اسامه در فتنة امويان

اسامه در فتنة امويان هضم نشد و هرگز به جانب امويان و غاصبان خلافت علي علیه السلام متمايل نشد.

« كان يحب عليّاً كثيراً و يبصر الحق بجانبه... وقال لعليّ علیه السلام : انّك لو كنت في شدق الأسد، لأحببت أن أدخل معك فيه».19

«علي علیه السلام را بسيار دوست مي‌داشت و حق را با بصيرت در جانب علي مي‌ديد. روزي به آن حضرت گفت: اگر در لانة شير قرار گيري، دوست دارم با تو اي علي در آن جايگاه وارد شوم.»

پاسخ اسامه به دعوت الهي

اسامه، عاقبت در سال 54 هجرت و در اواخر خلافت معاويه، دعوت الهي را لبيک گفت و روح مطهّرش به لقاي الهي شتاب گرفت. او از ابرار و متقين بود. مردم مدينه، بدنش را با عزت برداشته و به قبرستان بقيع برده و در آن‌جا دفن نمودند. او در هنگام پاسخ به دعوت الهي، 75 سال سن داشت. عاش سعيداً ومات سعيداً مغفوراً.

10. ارقم بن ابي ‌ ارقم

ارقم بن ابي‌ارقم قرشي، صحابي بلند مرتبه و والا مقام پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از سابقين به اسلام است. در آغاز رسالت پيامبر ايمان آورد وچنانکه مورّخان آورده‌اند، او سومين نفري است که به پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ايمان آورد.

ارقم بن ابي ارقم، علاقه‌اي فراوان و شديد به پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم و ايماني عميق به رسالت آن حضرت داشت. از اين رو، مي کوشيد پيامبر را در خانة خويش مسکن دهد و مخفي نمايد.

عظمت خانة ارقم

خانة ارقم بن ابي ارقم به قدري در تاريخ شهرت يافت که اين خانه، در دل تاريخ اسلامي، بخش مهم و اثرگذار از تاريخ اسلامي محسوب مي‌گردد. خانة ارقم، خانه‌اي است که براي نخستين بار دعوت اسلامي در اين خانه آغاز گرديد و تبليغ دين در آن انجام شد و اثر مهمي بر دوره‌هاي بعدي تاريخ اسلامي نهاد.

پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آزاري که از مشرکان قريش ديدند، بگونه اي رسمي خانه ارقم بن ابي ارقم را محل عبادت و تبليغ قرار دادند؛ «رسول گرامي اسلام، خانة ارقم را محل عبادت قرار داد و در آن‌جا به تبليغ و پرستش پرداخت.»20

مورخان مسلمان، خانة ارقم را بزرگ شمرده‌ و دربارة آن تعظيم‌ها و تجليل‌ها نموده‌اند.

«كانت دارُهُ عَلَي‏ الصفا وهي الدار التي كان النبي صلی الله علیه و آله و سلم ، يجلس فيها في الإسلام و يدعوا إلي‏ الإسلام في دار الأرقم، حتّي‏ تكاملوا أربعين رجلاً، فخرجوا يجهرون بالدعوة ‌ إلي‏ الله.»21

«خانة او بالاي کوه صفا بود و آن، خانه‌اي بود که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآن خانه مي‌نشست و مردم را به اسلام دعوت مي‌کرد، تا به چهل تن رسيدند، سپس از آن خانه بيرون شده، به صورت علني به نشر دعوت اسلام اقدام نمودند.»

ارقم بن ابي ارقم در جمع هجرت کنندگان به مدينه بود و در جنگ‌هاي بدر و اُحُد و بسياري ديگر از جنگ‌ها همگام با پيامبرخدا شرکت داشت. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منطقه زريق مدينه به وي خانه اي واگذار کردند و او در آن خانه ساکن شد.

در تاريخ آمده است که ارقم بن ابي ارقم آماده مي‌شد تا به بيت المقدس برود. پس از آن‌که آماده شد، به حضور پيامبر آمد تا با وي وداع کند.

«فقال الرسول: ما يخرجك؟ ‌ أحاجة أم تجارة؟ قال: لا يا رسول الله، بأبي أنت و أمّي، ولكنّي أريد الصّلاة في بيت المقدس، فقال الرسول: صلاة في مسجدي هذا خير من ألف صلاة فيما سواه من المساجد إلاّ المسجد الحرام». 22

«پيامبرخدا فرمودند: چه چيز باعث شد که از مدينه خارج شوي؟ آيا نيازي موجب شد يا براي تجارت مي‌روي؟ گفت: هيچ‌کدام، اي رسول خدا. لکن اراده کرده‌ام به سبب فضل بيت المقدس، در آن‌جا نماز بگزارم. پيامبر فرمود: يک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در غير آن است، مگر مسجدالحرام. با سخن پيامبر، ارقم ابن ابي ارقم از آهنگ خويش منصرف شد و در مدينه ماند.»

پاسخ ارقم به دعوت الهي

ارقم، روزگاري آميخته با عزت و البته پس از پيامبر آميخته با رنج را سپري کرد و در سال 55 هجرت در مدينه وفات يافت و در بقيع به خاک سپرده شد.

«توفّي بالمدينة سنة خمس و خمسين و هو ابن خمس و ثمانين سنة، وصلي عليه سعد ابن أبي وقاص، ودفن بالبقيع». 23

«در مدينه از دنيا رفت. در سال 55 هجرت و در سن 85 سالگي سعد وقاص بر او نماز خواند و در بقيع مدفون گرديد.»

11. ابوسفيان بن حارث

ابوسفيان بن حارث ابن عبد المطّلب نام اوست و گفته اند کنيه‌اش نيز همين است؛ يعني همين ابوسفيان اسم او است. بعضي گفته‌اند نامش مغيره است. پسر عموي پيامبر خدا و در واقع برادر رضاعي آن حضرت است.

«قال ابن قتيبة، كان أخا رسول الله من الرضاعة، أرضعته حليمة بلبنها أيّاماً وكان يألف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلمّا بعث عاداه و هجاه، ثم أسلم عام الفتح وشهد يوم حنين...».24

«ابن قتيبه گويد: او برادر رضاعي پيامبر است، چون از حليمة سعديه شير خورده و با پيامبرمأنوس بود، اما همين که پيامبر به رسالت برانگيخته شد، با آن حضرت موضع دشمني و عداوت گرفت و در سال فتح مکه اسلام آورد و در جنگ‌‌هايي مانند حُنين شرکت کرد.»

توجه پيامبر به ابي ‌ سفيان بن حارث

پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوسفيان بن حارث توجه و علاقة وافر داشتند به گونه‌اي که درباره‌اش فرموده‌اند:

«أبوسفيان أخي و خير أهلي و قد أعقبني الله من حمزة أباسفيان بن الحارث». 25

«ابوسفيان، برادر و بهترين عضو خانوادة من است. خداوند پس از حمزه، ابوسفيان را به من عنايت کرد.»

شتافتن به سوي معبود

در سال بيستم هجرت، ابوسفيان بن حارث را ديدند که در بقيع قبري مي‌کند و آن‌ را منظم مي‌سازد. هنگامي که فهميد، مردم از قضيه آگاه شدند، دچار اضطراب شديد شد و به آنان گفت: من قبر خودم را قبل از مرگم آماده مي‌کنم. پس از سه روز در خانة خويش بر بستر قرار گرفت. فرزندان وي بر او گريستند. به آنان گفت: بر من مگرييد، من از وقتي که مسلماني برگزيده‌ام، خطايي مرتکب نشده‌ام.

«مات في خلافة عمر سنة عشرين و صَلَّي عَلَيْه‏ عمر ودفنه بالبقيع». 26

«در زمان خلافت عمر، در سال بيستم از هجرت، از دنيا رفت و عمر بر او نماز گزارد و در بقيع دفنش کرد.»

12. کلثوم بن هدم

کلثوم بن هدم، شخصيتي بزرگ در ميان صحابه است. او کسي است که پيامبر در هنگام ورود به مدينه، در قبا به خانه اش وارد شد.

«كلثوم بن هدم الّذي نزل عليه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقيا لما قدم المدينة».

«لثوم بن هدم، کسي است که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامي که به مدينه آمد، به خانة وي وارد شد.»

او بزرگ قبيلة عمرو بن عوف است. عمرو بن عوف قبيله‌اي اوسي بوده، کلثوم بن هدم، در قبا از سران و افراد مورد توجه آن‌جا بود و به عنوان فردي شاخص شناخته مي شد. او در ماجراي پيمان عقبه، قبل از هجرت پيامبرخدا مسلمان شد.

«قيل: إنّه دفن بالبقيع، وأوّل من دفن قبل أسعد بن زرارة». 27

«گفته شده او در بقيع دفن شد و نخستين کسي است که پيش از اسعد بن زراره دفن گرديد.»

پی ‌ نوشت:

1. مناقب، ج3، ص363

2. مولي صالح مازندراني، شرح اصول کافي، ج 12، بي‌تا، بي‌نا، ص 464

3. همان، ص 465

4. حسين بن همدان الخصيبي، الهداية‌ الکبري، مؤسسة‌ البلاغ، بيروت، لبنان، 1991م، ص 102

5. سليم بن قيس الهلالي، التابعي الکبير، تحقيق محمدباقر انصاري زنجاني، بي‌تا، بي‌نا، 156

6. قاضي نعمان المغربي، شرح الاخبار، ج 2، مؤسسة النشر الاسلامي لجماعه المدرسين، بي‌تا، ص 26

7. قاضي نعمان المغربي، شرح الاخبار، ج 2، مؤسسة النشر الاسلامي لجماعة المدرسين، بي‌تا، ص 28

8. همان، ص 28

9. محمد بن نعمان المفيد، الاختصاص، علي اکبر الغفاري، جماعة المدرسين، بي‌تا، ص 11

10. الغدير، ج 5 ، ص 68

11. الشريف المرتضي، رسائل المرتضي، ج 2، دارالقرآن الکريم بقم، اعداد: سيد مهدي جرجاني، بي‌تا، ص 202

12. بلاذري، فتوح البلدان، ج 4، دارالعلم بيروت، 1987 م، ص 302

13. بلاذري، پيشين، ص 303

14. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 45، دارالطباعة للنشر، 1987 م، ص 285

15. الشريف المرتضي، رسائل المرتضي، ج 2، دارالقرآن الکريم بقم، اعداد سيد مهدي جرجاني، بي‌تا، ص 202

16. حاکم حسکاني، شواهد التنزيل، مؤسسة الطبع والنشر، 1990م، ص 287

17. جعفر سبحاني، فروغ ابديت، چاپخانه دفتر تبليغات اسلامي، 1362، ص 486

18. همان، ص 488

19. حسکاني، حاکم، شواهد التنزيل، ص 280

20. جعفر سبحاني، فروغ ابديت، نشر دفتر تبليغات اسلامي، 1363، ص 246

21. حاکم حسکاني، پيشين، ص 215

22. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 38، دارالعلم بيروت، 1987م، ص 165

23. ابن عساکر، تاريخ مدينه دمشق، ج 4، دارالفکر لطباعة‌ والنشر، سوريه، بي‌تا، ص 325

24. ابن قتيبه، المعارف، ج 2، دارالفکر للطباعة والنشر، بي‌تا، ص 126

25. همان، ص 128

26. محمد امين الاميني، بقيع الفرقد، نشر مشعر، 1428 ه‍ ، ص 213

27. همان، ص 75